

تحلیل و بررسی شخصیت سیاوش در شاهنامه براساس نظریهٔ ماکس وبر دربارهٔ رهبر آرمانی (کاریزماتیک)

رقیه صدرایی*

استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانش‌گاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران.

تاریخ دریافت: ۹۴/۱۰/۲۲

تاریخ پذیرش: ۹۵/۳/۹

چکیده

شاهنامه در بردارندهٔ مضامینی ناب است که فردوسی آن را با هنرنمایی پهلوانان گوناگون، منظوم ساخته است. در این میان سیاوش به‌عنوان تنها شاه‌زاده‌ای که نماد پاکیزگی، بسیار جالب‌توجه است. او همهٔ خصوصیات یک فرمان‌روای آرمانی را در اندیشه و گفتار خود دارد. او شاه‌زاده‌ایست که می‌تواند آینهٔ تمام‌نمای آرزوی دیرینهٔ ملت‌های جهان باشد. نگارنده در مقالهٔ پیش رو با عنایت به ویژگی‌های حاکم آرمانی (کاریزماتیک)، بر اساس نظریهٔ ماکس وبر، بر آن شده است تا به بررسی شخصیت سیاوش بپردازد.

کلیدواژه‌ها

سیاوش، رهبر کاریزما، ماکس وبر، قهرمان، پاکی.

مقدمه

نام سیاوش در جای‌گاه یکی از شخصیت‌های مهم شاهنامه که اندیشه و کردار او در تشکیل آرمان‌شهر فردوسی مؤثر بوده است، همواره مورد توجه حماسه‌پژوهان این مرز و بوم و سایر ملل قرار گرفته است. با عنایت به داستان سیاوش و ویژگی‌های فکری و شخصیتی وی در جای‌گاه رهبر آرمانی، به تحلیل نقش‌آفرینی این قهرمان در داستان، متناسب با ویژگی‌های یک حاکم تمام‌عیار می‌پردازیم. پیش از آن بایسته است که کوتاه دربارهٔ کاریزما و نظریهٔ ماکس وبر^۱ در این باره سخن گوئیم.

واژهٔ کاریزما گرفته‌شده از واژهٔ یونانی خاریسما^۲ به معنای موهبت است و در کتاب مقدس مسیحیان برای وصف روح مقدس، بکار رفته است. ماکس این مفهوم را از رودلف سرهم^۳ که معاصر او بوده، بعاریت گرفته است و زیگموند فروید^۴ به آن معنایی غیرمذهبی داده و آن را این‌چنین تعریف کرده است: واژهٔ کاریزما به ویژگی خاص از شخصیت فرد نسبت داده می‌شود که به صرف آن، او از افراد معمولی متمایز می‌گردد و با او چنان برخوردی می‌شود که گویی دارای قدرت‌ها و کیفیت‌های مافوق طبیعی و انسانیت و یا دست‌کم به‌طوری خاص دارای قدرت‌ها و کیفیت‌های استثناییست. منظور او به نوعی، رابطهٔ اقتدار است که طی آن، پیرو، صفات و ویژگی‌های استثنایی و فوق‌بشری برای رهبری قابل است و به دلیل همین صفات، با شور و شوق از او تبعیت می‌کند (وبر، ۱۳۸۴: ۲۳۱). در نظام فکری وبر، اقتدار کاریزمایی، مبنای عقلانی ندارد، بلکه مبتنی بر رابطهٔ احساسی و عاطفیت است.

ویژگی‌های رهبر کاریزماتیک از دید وبر عبارت است از: جرأت، شجاعت، تصمیم‌گیری، ابتکار و استعداد بیدار کردن و ایمان و کسب اطاعت (آرون،^۵ ۱۳۸۶: ۱۳۷) که بر اساس این ویژگی‌ها، شخصیت سیاوش شاهنامه را می‌سنجیم تا دریابیم به چه میزان با معیارهای وبر مطابقت می‌یابد.

بحث و بررسی

ویژگی‌های آرمانی (کاریزماتیک) شخصیت سیاوش

۱- فرآیندی

وبر قدرت‌های مافوق طبیعی و کیفیت‌های مافوق انسانی را از ویژگی‌های آرمانی (کاریزمایی) می‌داند که در شاهنامه آن فرآیندی نامیده شده است. فرآیند ایزدی که به دل هر که بتابد از همگان برتری می‌یابد. از پرتو این فروغ است که شخص شایستهٔ تاج

^۱. Max Weber

^۲. Χάρισμα

^۳. Rudolf

^۴. Sigmund Freud

^۵. Raymond Aron

و تخت، دادگر، کامیاب و پیروز در کارها می‌شود و با نیروی این موهبت است که کس به کمالات روحانی می‌رسد. تداوم این فروغ، بستگی به پندار و گفتار فرد دارد؛ هر کس از جاده تسلیم خداوند خارج شود، این فرّ از او فاصله می‌گیرد، به طوری که از اوج عزّت به حضيض ذلّت می‌افتد (معین، ۱۳۲۶: ذیل فرّ).

شاهنامه سراسر نبرد خیران اهرمزدی و شریران اهریمنیست؛ اهرمزدی‌بان فرخنده‌رای هستند و اهریمنان، ناخجسته‌رای. آن‌چه از چشمه اندیشه درون اهوراییان می‌تراود صلح و دوستی و انسانیت است و آن‌چه از اندیشه نیروهای اهریمنی می‌تراود، جنگ و ستیز و بی‌داد است. در این میان سیاوش ایرانیست که خوی اهرمزدی دارد. او هیچ اندیشه نامیمونی در سر نمی‌پرورد. مبارزه با نفسانیات، راست‌گویی، اندیشه صلح‌جویی، وفاداری و پیمان‌داری و اطاعت از فرمان ایزدی و... روح و اندیشه او را شکل داده است. این صفات مقدّس در دسترس هر کس قرار نمی‌گیرد، بلکه دارای خاستگاهی روحانیست که سبب سپردن وظیفه رهبری به کسی می‌شود که آن ویژگی‌ها را داراست (کرایپ،^۱ ۱۳۸۶: ۲۳۱).

سیاوش از این فرّ بهره‌مند است. فردوسی درباره زیبایی چهره او که نشان از فرّ خدادادی او دارد، سخن می‌گوید و او را در هنگام تولّد از مادر به بت آذری تشبیه می‌کند:

جدا گشت ازو کودکی چون پری به چهره به‌سان بت آذری
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۰۶/۲)

این کودک برای بدست آوردن توانایی‌های لازم، معلّمی بزرگ می‌خواهد و دست تقدیر رستم را بر سر راه او می‌گذارد:

بدو گفت کین کودک شیرفش مرا پرورانیید باید به کش
چو دارندگان تو را مایه نیست مرو را به گیتی چو من دایه نیست
(همان: ۲۰۷/۲)

رستم او را با خود به زابلستان می‌برد و آیین‌های پهلوانی، مردانگی، فتوت، رزم و بزم را به او می‌آموزد. او پس از آن‌که به دوره نوجوانی می‌رسد، دیدار شاه می‌طلبد. زمانی که سیاوش به دربار می‌رسد سپاهیان به استقبال او می‌آیند (همان: ۲۰۹/۲/پانوش).

نه تنها سپاهیان، بلکه پدرش کی‌کاووس نیز در برابر چهره معصوم او خیره می‌ماند؛ معصومیت و نورانیتی که در چهره سیاوش است همه را مسحور کرده و این ویژگی مردان راستین الاهیست؛ تا آن‌جا که دوست و دشمن در برابر پرتوی ایزدی او سر تسلیم فرومی‌آورند و این همان چیز است که وبر ویژگی شخصیت‌های کاریزماتیک می‌داند. او معتقد است پیروان در این نوع رابطه، در شخصیت رهبر کمالاتی می‌یابند که سعادت و فلاح حقیقی خود را جلب رضایت وی می‌جویند، اما این سعادت لزوماً با جلب سود یا رفع ضرر در حیات مادی و این جهانی تعبیر نمی‌شود و چه بسا که پیروان، همه سختی‌ها را

¹. Ian Craib

نیز به جان پذیرا باشند یا بر سر پیمان خود با رهبر و برای اجرای فرمان‌های وی به سهولت از جان خویش نیز مایه بگذارند (ویر، ۱۳۷۴: ۲۶۷).

این ویژگی آرمانی (کاریزماتیک) را حتّاً سودابه نیز درمی‌یابد:

نگویی مرا تا نژاد تو چیست که بر چهر تو فرّ چهر پرست
هر آن کس که از دور بیند ترا شود بی‌هش و برگزیند ترا
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۲۰/۲)

خود سیاوش نیز به آفرینش منحصر به فرد خود و شخصیت جذّاب خود آگاهی دارد:
مرا آفریننده از فرّ خویش پیرورد و بنشانند در پرّ خویش
(همان: ۲۲۲/۲)

و این معصومیت و نورانیت موهبت الاهیست که در جهان اساطیر باید آن را فرّ نامید. سال‌ها بعد، وقتی که سیاوش به توران زمین می‌رود، پیران، وزیر افراسیاب، با دیدن چهرهٔ سیاوش چنین به فرّ او اشاره می‌کند:

یکی آنک از تخمهٔ کی‌قباد همی از تو گیرند گویی نژاد
و دیگر زبانی بدین راستی به گفتار نیکو بیاراستی
سدیگر که گویی که ز چهر تو بیارد همی بر زمین مهر تو
(همان: ۲۸۴/۲)

فردوسی زیبایی شخصیت سیاوش را منحصر به فرد می‌داند؛ زیبایی که از نظر فردوسی همان روحانیت است و ریشه در عمق وجود او دارد.

۲- پاک‌دامنی و اندیشه‌های نیک

ویر ایمان و معصومیت را از صفات دیگر رهبر روحانی می‌داند. در بیان شخصیت کاریزمایی سیاوش به خصوصیت دیگر وی، یعنی پاکی قلب و اندیشه‌های نیک او می‌توان اشاره کرد. فردوسی در پرورش شخصیت سیاوش به فلسفهٔ وجودی عنایت و به پاکی فکر و اندیشه‌اش نظر دارد. چهرهٔ سیاوش هنگامی که در برابر تمنّای سودابه قرار می‌گیرد از شرم سرخ می‌شود و با چشمانی اشک‌بار به خداوند پناه می‌برد و از او می‌خواهد از گناه دورش دارد:

رُخان سیاوش چون گُل شد ز شرم بیاراست مژگان به خوناب گرم
چنین گفت با دل که از راه دیو مرا دور دارد کیهان خدیو
(همان: ۲۲۱/۲)

این صحنه افزون بر این که یادآور پناه‌بردن یوسف به دامان خداوند است، بیان‌گر اندرون پاک و عنایت و صیانت خداوندیست.

او وقتی خبر لشکرکشی افراسیاب به ایران را می‌شنود با خود می‌اندیشد که این بهترین فرصت است که از دست سودابه و تردیدهای پدر برهم؛ در نتیجه داوطلبانه به جنگ با افراسیاب می‌رود:

به دل گفت من سازم این رزم‌گاه بچربی بگویم بخواهم ز شاه
مگر کهم رهایی دهد دادگر ز سوداوه و گفت‌وگوی پدر
(همان: ۲۴۱/۱)

این بیت‌ها بیان‌گر اندیشه پاک و پندار نیک انسانیت که می‌کوشد به قیمت از دست‌دادنِ جان‌ش پاک بماند.

زمانی که سودابه از سیاوش درخواست می‌کند که اگر با او عهد بندد و دل یکی کند دختری را اسماً نامزدش کند و آن دو با هم بیامیزند، سیاوش با خود می‌گوید: محال است که به پدر بی‌وفایی کند و تن به این عمل بی‌شرمانه دهد. سودابه هر بار با نیرنگی تازه کاووس را می‌فریبد، اما صداقت و درستی سیاوش بر کاووس روشن است و فریب‌های پی‌درپی سودابه سبب می‌شود که کاووس با بزرگان مشورت کند و تصمیم بگیرد که سیاوش را از آتش عبور دهد تا پاکی او ثابت شود. سیاوش با قلبی سرشار از اطمینان و شجاعت از آتش می‌گذرد تا بی‌گناهی خویش را ثابت کند. این امر حاکی از آن است که سیاوش مرد شهوت و هوس نیست. او هرگز نمی‌گذارد گرد و غبار بی‌شرمی و ناپاکی، دامن او را آلوده کند. در پی این آزمایشِ پاکی، شور و هیجان در میان انجمن برپا می‌شود.

سیادت کاریزمایی، مولود وضعیت اضطراری و شور و هیجان پیروان در شرایط غیرعادیست، از این‌رو به عقلانیت‌گریزی رهبران کاریزمایی حکم می‌دهد و چنین بیان می‌کند که سیادت کاریزمایی به طور اخص غیرعقلانیست (کشاورزی شگری و دیگران، ۱۳۹۱: ۶۴). وقتی پاکی سیاوش با عبور از آتش محقق می‌شود، دیگر بهانه‌ای برای تردید وجود ندارد. کاووس شاه فرمان مرگ سودابه را صادر می‌کند، اما سیاوش با خود می‌اندیشد اکنون پدر در هیجانی زودگذر تصمیمی گرفته است و بعد از مرگ هم‌سر دوست‌داشتنی‌ش دچار پشیمانی می‌شود و مرگ سودابه را از چشم سیاوش می‌داند. از این‌روی با شفاعت سیاوش سودابه از مرگ نجات می‌یابد:

به من بخش سوداوه را زین گناه پذیرد مگر پند و آیین و راه
(همان: ۲۳۸/۲)

۳- پیمان‌داری و وفای به عهد

وفا به عهد، یکی دیگر از ویژگی‌های جذاب شخصیت سیاوش است. پیمان‌شکنی در جهان اسطوره یعنی دوری از حقیقت و معرفت نداشتن به خداوند. سیاوش به هیچ حال پیمان خود را با افراسیاب نمی‌شکند، زیرا در اندیشه او پیمان شکستن بیرون افتادن از راه خداست (مسکوب، ۱۳۷۰: ۳۶-۳۷). سیاوش پس از پیروزی بر لشکر افراسیاب نامه‌ای به کی کاووس می‌نویسد و او را از پیروزی بر لشکر افراسیاب مطلع می‌سازد. وی ابتدا خداوند را ستایش می‌کند و پیروزی‌ها و بهروزی‌هایش را نتیجه لطف خداوند می‌داند و قادر متعال را برآورنده برخی و کوبنده برخی دیگر می‌داند و در برابر خداوند سر تسلیم فرود می‌آورد، اما کی کاووس از صلح سیاوش با افراسیاب برمی‌آشوبد و از سیاوش می‌خواهد که

گروگان‌ها را نزد او بفرستد و با افراسیاب پیمان‌شکنی کند و جنگی غافل‌گیرانه را با افراسیاب آغاز کند. سیاوش نمی‌پذیرد. او نه تنها ریختن خون بی‌گناهان را سرکشی از فرمان‌الاهی بشمار می‌آورد، بلکه پیمان‌شکنی بی‌دلیل را نیز سبب آشفتگی جامعه می‌داند. «پیمان‌شکنی به‌نوعی برهم‌زنندهٔ اشته یا نظم اخلاقیست، چون پیمان‌ها هستند که نظم جامعه را نگاه می‌دارند و عدول از آن‌ها آشفتگی‌هایی را در آیین‌ها و روش‌های منظم جامعه در پی دارد. پیمان‌شکن گناه‌کار سراسر کشور را ویران می‌کند و در دوزخ با تحمل عذابی گران باید کفارهٔ آن را بپردازد. پیمان چه با درست‌کاران بسته شود چه با نابکاران، هرگز نباید شکسته شود» (آموزگار، ۱۳۸۶: ۳۸۶). سیاوش پیمان‌شکنی را نوعی پلیدی می‌داند که انسان را از پاکی و جوان‌مردی دور می‌کند و در برابر رضای پروردگار قرار می‌دهد و باعث خشم خداوند می‌شود. اگر پدرش او را وادار به چنین کاری کند، ناخواسته پسر عاصی خواهد شد و پسر را در مقابل پدر قرار خواهد داد. او شجاعانه در برابر او مقاومت می‌کند تا عهد نشکند.

بیهوده نیست که در مزدیسنا، ایزدی نگهبان پیمان است. در این آیین دروغ را عهدشکنی می‌دانند و برای آن عواقبی وخیم قایل هستند. شقی‌ترین در میان مردمان کسیست که به صفت دروغ‌گویی متصف باشد. ایزدمهر موکل پیمان است با هزار گوش و هزار چشم و ده‌هزار دیده‌بان که شبانه‌روز بی‌خواب در بالای برجی بسیار بلند بپا ایستاده و نگران است که هر که دروغ گوید و عهد بشکند، بسزا رساند. در گردونهٔ این ایزد دلیر که دستش به شرق و غرب عالم می‌رسد، هزار تیر و کمان و هزار نیزه و هزار شمشیر و هزار گرز موجود است. همهٔ این بر ضد کسی بکار می‌رود که دروغ می‌گوید و بر پیمان خویش نمی‌پاید و مهر، دروغ‌گو را به داغ فرزندانش نشانده، خانه‌اش را ویران سازد و خیر و برکت از کشت و گله‌اش بگیرد، در میدان جنگ مغلوبش کند، از خوشی زندگانی محرومش سازد و از پاداش روز واپسین بی‌بهره‌اش کند (پورداد، ۱۳۷۷: ۱/۲۴).

۴- جرأت و شجاعت

و بر شجاعت را یکی دیگر از ویژگی‌های کاریزمایی رهبر می‌داند. شاید برای نخستین بار است که یکی از قهرمانان شاهنامه این‌گونه در برابر خون‌ریزی و کشتن انسان‌های بی‌گناه مقاومت می‌کند. دل پاک سیاوش و خرد بی‌شایبه‌اش او را از چنین جنگی دور می‌کند و به او گوش‌زد می‌کند که پرداختن به چنین جنگی و کشتن گروگان‌ها و شکستن پیمان، سرکشیدن از فرمان خداوند است:

همی سرز یزدان نباید کشید	فراوان نکوهش نباید شنید
دو گیتی همی‌برد خواهد ز من	بماند به کامه دل اهرمن...
نزدادی مرا کجاکمی مادرم	وگر زاد مرگ آمدی بر سرم

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲/۲۷۰)

او با این که می‌داند اگر تن به اجرای پیمانی دهد که بسته است، خشم پدر و دور شدن از ایران زمین را در پی دارد، با این حال از عهدی که کرده است، باز نمی‌گردد. او می‌داند اگر هوسی را به دل راه دهد و برای منیت و غرور دیگران را از دم تیغ بگذراند، چگونه می‌تواند به دل‌های مردم حکومت کند.

و بر آن است که در تاریخ بشری بویژه در عرصه‌هایی که از منظر دین‌باوران، با حضور پیام‌بران و مصلحان دینی مواجهیم، نوعی رابطه اقتدار بین توده‌های مؤمن و آن رهبران دینی برقرار است (ویر، ۱۳۸۴: ۴۹۱).

برای داشتن چنین ویژگی جذاب باید رنج کشید و خون دل خورد و بر سر دوراهی‌ها، همواره با شجاعت به‌آلودگی‌ها پشت کرد و در این صورت محبوب دل‌ها خواهی شد، اما تسلیم و دل دادن به خدا آدمی را به کمال سوق می‌دهد. «پیروان در این نوع اقتدار در شخصیت رهبر کمالاتی می‌یابند که سعادت و رستگاری حقیقی خود را در جلب رضایت وی می‌جویند، اما این سعادت لزوماً با جلب سود یا دفع ضرر در حیات مادی و این جهانی تعبیر نمی‌شود و چه بسا که پیروان، همه سختی‌ها را نیز به جان پذیرا باشند یا بر سر پیمان خود یا رهبر و برای اجرای فرمان‌های وی، به سهولت از جان خویش نیز مایه بگذارند» (ویر، ۱۳۷۴: ۴۵۰، ۲۶۷).

سیاوش گاه شجاعت را در خویشتن‌داری می‌بیند. او به قدری خویشتن‌دار است که هرگز از اطرافیان غافل نیست و بیهوده، دل به پیروزی و برتری نمی‌دهد و مغرور نمی‌شود. تا سبب حقارت اطرافیان گردد. برای او شکست دیگران و تحقیر آنان پسندیده نیست. برای مثال می‌توان به صحنه بازی سیاوش و ایرانیان در توران‌زمین در برابر افراسیاب اشاره کرد. ایرانیان با مهارتی بسیار گوی‌ها را می‌زنند و اجازه نمی‌دهند که گوی‌ها به دست تورانیان بیفتد. این جاست که سیاوش نهیب می‌زند که این جا میدان جنگ نیست، اجازه بدهید آن‌ها نیز گویی برابند.

۵- صراحت لهجه و شفاف‌گویی

از ویژگی‌های کارزمایی، صراحت لهجه و شفاف‌گوییست که در سخن سیاوش نمایان است. وقتی سیاوش به دربار می‌آید و به‌طور نامشروع، مورد توجه نامادری خود قرار می‌گیرد و پدر از او می‌خواهد که به شبستان برود، در پاسخ:

بدو گفت مرد شبستان نیم مجویم که با بند و دستان نیم
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۱۲/۲)

او بی آن که ترسی از جای‌گاه سودابه در قلب پادشاه داشته باشد، با صراحت می‌گوید که من اهل شبستان نیستم، پس بهتر است مرا فراموش کنی و وقتی سودابه، سیاوش را با ترفندی از طریق کاووس به شبستان می‌کشد، سیاوش در پاسخ می‌گوید:

مرا موبدان ساز با بخردان
و گر نیزه و گرز و تیر و کمان
و گر تخت شاهان و آیین بار
چه آموزم اندر شبستان شاه
بزرگان و کسار آموزده‌ردان
که چون پیچم اندر صف بدگمان
و اگر بزم و رود می و می‌گسار
به دانش زنان کی نمایند راه
(همان: ۲۱۳/۲)

او با صراحت بیان ناراحتی و نارضایتی خود را نسبت به شبستان اعلام می‌کند و علاقهٔ باطنی خود را که هم‌نشینی با موبدان و دیگر بزرگان است، اعلام می‌دارد.

۶- فراست و تیزهوشی

ابتکار و استعداد و ذکاوت از صفات کاریزماییست که ویر بدان اشاره کرده است. زمانی که شاه متأثر از اصرار سودابه از سیاوش می‌خواهد که تن به ازدواج دهد، وی می‌پذیرد، اما با آگاهی درمی‌یابد که سودابه با این پیشنهاد که شاه بخواد هم‌سر سیاوش را انتخاب کند، مخالفت می‌کند. بنابراین از شاه می‌خواهد که هم‌سر آیندهٔ او را برگزیند، اما در این مورد به سودابه چیزی نگوید:

نباید که سوداوه این بشنود دگرگونه گوید بدین نگرود
به سوداوه زین‌گونه گفتار نیست مرا در شبستان او کار نیست
(همان: ۲۱۸/۲)

در نهایت وقتی سودابه بی‌پرده عشق نامشروع خود را با او در میان می‌گذارد، چنین پاسخ می‌شنود:

سیاوش بدو گفت هرگز مباد که از بهر دل من دهم سر بیاد
(همان: ۲۲۴/۲)

او از همان ابتدا متوجه مسؤولیت دینی خود هست و سرانجام هنگامی که موبدان، گذر از آتش را برای بی‌گناهی او پیشنهاد می‌کنند، سیاوش درحالی که سراپا سفید پوشیده است و بر اسب خود سوار، نزد پدر می‌آید و سخنانی بر زبان می‌آورد که نشانهٔ روح بلند اوست:

سری پر ز شرم و بهایی مراست اگر بی‌گناهم رهایی مراست
ور ایدونک زین کار هستم گناه جهان‌آفرینم ندادار نگاه
(همان: ۲۳۵/۲)

او با قلبی سرشار از اطمینان، چنان با آرامش سخن می‌گوید که شنونده، روح سترگ و بی‌باکش را در سخنانش حس می‌کند.

زمانی که گرسیوز با پلیدی و بداندیشی خود، ذهن افراسیاب را نسبت به سیاوش تباه می‌کند و سعی در ایجاد کینه میان این دو دارد، سیاوش پاکی خود را چنین بیان می‌کند:

کنون با تو آیم به درگاه او درخشان کنم تیره‌گون ماه او
هر آن‌جا که روشن شود راستی فروغ دروغ آورد کاستی
نمایم دلم را به افراسیاب درخشان تر از بر سپهر آفتاب
(همان: ۳۳۶/۲)

۷- اقتدار در تصمیم‌گیری توأم با خردورزی

ویر اقتدار و تفکر را از ویژگی‌های رهبر کاریزما می‌داند. زبان سیاوش همه راستی و درخشندگیست. این زبان پاک از درون پاک او نشأت گرفته است. خردورزی صفتیست که از دمیدن روح خداوندی به روح انسان حاصل می‌شود. هر قدر خرد آدمی رشد کند،

همان اندازه انسان از خطا مصون می ماند. چنین انسانی در مسیر کمال به سوی شعور مطلق گام خواهد برداشت. وقتی سیاوش از زابلستان به دیدار پدر می آید و چشم کی کاووس به او می افتد، چنین می گوید:

بدان اندکی سال و چندان خرد
که گفتمی روانش خرد پرورد
(همان: ۲۰۹/۲)

سیاوش به حکم خردورزی تمام موقعیت ها را می سنجد و هیچ گاه بی تفکر عمل نمی کند. هنگامی که افراسیاب پیشنهاد صلح می دهد، بی آن که تکبر بر او غلبه یابد، با دوراندیشی رستم را فرامی خواند و چون و چند این پیشنهاد را می سنجد تا مبادا گرفتار دسیسه افراسیاب شود:

سیاوش ز رستم بیرسید و گفت:
که این آشتی جستن از بهر چیست
ز پیوسته خون به نزدیک اوی
نگر تا کدامند صد جنگ جوی
کنند روشن این رای تاریک ما
نباید که از ما غمی شد ز بیم
که این راز بیرون کشیم از نهفت
نگه کن که تریاک این زهر چیست
نگر تا کدامند صد جنگ جوی
کنند روشن این رای تاریک ما
همی طبل سازد به زیر گلیم
(همان: ۲۵۷/۲)

صلح با گروگان هایی که سیاوش می گیرد، تحقق می یابد، اما این بار کاووس طبل جنگ می کوبد و از سیاوش می خواهد برخلاف آنچه پیمان کرده است، در حمله پیش دستی کند. او پس از اندک اندیشه به این نتیجه می رسد که باید راه غربت پیش گیرد، زیرا اگر بخواهد گروگان ها را به پدر بسپارد او همه را می کشد و جنگ با افراسیاب نیز پیمان شکنیست. خداوند این پیمان شکنی را از او نخواهد پذیرفت و دیگر این که در برابر خون ریزی ها چه عذری در درگاه الاهی دارد و اگر بخواهد جنگ را به طوس واگذارد و به دربار برگردد، از فساد و تباهی سودابه و دربار در امان نیست، پس راه غربت به سرزمین دشمن را پیش گرفت، اگرچه می دانست که دشمن هرگز دوست نخواهد شد.

بررسی تطبیقی شاخصه های رهبری کاریزمای ماکس وبر با شخصیت سیاوش

منشأ الاهی	پیروی توده مردم از رهبر کاریزما	روابط در اقتدار کاریزما برحسب احساس و عاطفه شدیداً شخصی	جرات و شجاعت
آگاهی از کشته شدن خود، فرآیند، مقاومت مردانه در برابر وسوسه های شیطانی. - توانمندی و قدرت فوق العاده در مبارزه. خودداری از هوس های دنیایی زودگذر.	نفوذ شخصیت سیاوش در انجمن بزرگان و مردم و شور و شعف جمعیت و هدیه مردم در هنگام بیرون آمدن با جامه سپید از آتش و پاکی و صداقت او.	علاقه رستم به سیاوش و ایستادگی در برابر رفتار هوس بازانه کاووس و عشق او به سیاوش.	صراحت لهجه سیاوش در برابر رفتار ناشایست پدر در جنگ با افراسیاب و ایستادگی در برابر او و رانده شدن از سرزمین ایران و غربت و مشکلات و پای بندی به پیمان و خودداری از خون ریزی و ستم

در این جا لازم است به سرزمینی در پیوند با سیاوش، به نام سیاوش گرد اشاره کنیم. سیاوش در توران زمین شهری به نام سیاوش گرد را پی ریزی می کند، شهری مانند بهشت با گل ها و گنبد های برافراخته. بنظر می رسد در مدیریت و بنیان گذاری این شهر سیاوش بیش تر به روابط انسانی اهمیت می دهد تا رزم. او در آن جا جهانی خرم و آبادان می سازد. طبیعت سرچشمهٔ نعمت خود را بر جهان می گشاید و کاخی با نماد صلح و دوستی دو کشور ایران و توران می سازد و بر آن نقش های پهلوانان دو کشور را تصویر می کند؛ نقش هایی که از تعامل و آشتی پای دار دو ملت حکایت می کند:

بیاراست شهری به سان بهشت	به هامون گل و سنبل لاله کشت
بر ایوان نگارید چندی نگار	ز شاهان و از بزم و از کارزار ...
سیاوخش گردش نهادند نام	جهانی از آن شارستان شادکام

(همان: ۳۱۴/۲)

نتیجه گیری

با عنایت به آن چه ذکر شد، می توان اذعان کرد که تأکید فردوسی در ترسیم شخصیت جذّاب و آرمانی سیاوش بیان نکات اخلاقی، یعنی طهارت نفس و پارسایی و خردورزی و وفای به عهد اوست. از این نظر سیاوش، قهرمان اساطیری شاهنامه سیمایی وارسته از قید و بند لذت های مادی دارد. او اسیر نهاد یا نفس امارهٔ خود نیست. از همین روی از ارتکاب خیانت و گناه سر باز می زند و حتّاً در مواجهه با سرسخت ترین دشمن خود به عهد پای بند است. سوگ او و رویش درخت سیاوشان پس از مرگ او، تداعی کنندهٔ ایزدان نباتیست. این شخصیت آرمانی علاوه بر شاخصه های لازم، مانند ایزدان مینوی جاودانه می شود. نکتهٔ جالب توجه ابعاد زندگی این شاهزاده است، به گونه ای که در هر دو بُعد مرگ و زندگی از تعالی و قداست برخوردار است و حکایت زندگی پاک و مرگ ناجوان مردانه اش از او قهرمانی منحصر به فرد می سازد. فردوسی در شاهنامه بر آن است که تمام یافته ها و دست آوردهای انسان دیرین را در جهان پر رمز و راز اسطوره نشان دهد و شهر آرمانی خود را تصویر کند؛ شهری که افراد آن با داشتن صفاتی خاص الگو و پیشوای آن هستند و سیاوش از جمله قهرمانان آرمانیست که نقش کارزمایی در ساختن این شهر آرمانی دارد. نظریهٔ اقتدار کارزمای ماکس وبر بخشی عمده از تجارب تاریخی بشر را تفسیر می کند. سیاوش یکی از شخصیت های ایرانیست که تمام ویژگی های آرمانی برای رهبری را داراست. او با داشتن شاخصه هایی مانند: قدرت تصمیم گیری، شجاعت، جسارت، صراحت لهجه، فرّ ایزدی، پاکی و وفاداری توانسته است جذّابیتی ویژه در جهان شاهنامه بیابد و الگویی باشد که فردوسی برای ساختن شهر آرمانی ارائه می دهد.

فهرست منابع

- آرون، ریمون. (۱۳۸۶). *مراحل اساسی سیر اندیشه در جامعه‌شناسی*، ترجمه باقر پرهام، تهران: علمی و فرهنگی.
- آموزگار، ژاله. (۱۳۸۶). *زبان، فرهنگ، اسطوره*، تهران: معین.
- اسلامی‌ندوشن، محمدعلی. (۱۳۸۱). *ایران و جهان از نگاه فردوسی*، تهران: امیرکبیر.
- پورداد، ابراهیم. (۱۳۷۷). *یشت‌ها (تفسیر و تألیف)*، تهران: اساطیر.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). *شاهنامه*، تصحیح جلال خالقی مطلق، تهران: دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- کرایپ، یان. (۱۳۸۶). *نظریه‌های اجتماعی کلاسیک*، ترجمه شهناز مسمی‌پرست، تهران: آگاه.
- کشاورزی‌شکری، عباس و دیگران. (۱۳۹۱). «ماهیت رهبری امام خمینی در نظریه علامه شهید مطهری»، *فصل‌نامه علمی پژوهشی مطالعات انقلاب اسلامی*، سال نهم، شماره ۲۹، صص ۶۱-۷۶.
- مسکوب، شاهرخ. (۱۳۷۰). *سوغ سیاوش*، تهران: خوارزمی.
- معین، محمد. (۱۳۲۶). *مزدیسنا و ادب فارسی*، تهران: دانش‌گاه تهران.
- وبر، ماکس. (۱۳۸۴). *اقتصاد و جامعه*، ترجمه عباس منوچهری و دیگران، تهران: مولی.